

درس سیصد و نهم: صوت ۳۲۴

مفاد اخبار «مَنْ بَلَغَ» و ادلّه تسامح در ادلّه سنن (2)

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بحث راجع به توسعه در دلیل حجیت تمام شد و مستفاد از آن این بود که امکان توسعه در دلیل حجیت به آن نحوی که ذکر شده نیست و گرچه اشکال مرحوم آقای خوئی بر دلیل توسعه جایی ندارد، ولی در عین حال نفس ادله و ثاقب قول راوی با توسعه در دلیل حجیت منافات ذاتی دارد و اما اینکه ادله تسامح در مقام ایجاد و بیان فرع فقهی هستند که اصلاً کاری به این دلیل توسعه در حجیت و یا ارشاد به حکم عقل ندارد بلکه امر رفع و وضع مسئله ادله تسامح به ید شارع است. شارع است که جعل ثواب و اجر بر احتمال ثواب را دارد و امر جعل در اختیار شارع است؛ اگر بخواهد جعل می کند و اگر بخواهد جعل نمی کند. و در اینجا شارع ترتب ثواب را بر احتمال وصول و بلوغ ثواب وضع و جعل کرده است و این فرعی از مسائل فقهی می شود.

اشکالی نسبت به این قضیه وارد می شود، گرچه خود آقای خوئی و بالتبع مرحوم والد - رضوان الله تعالی علیه - این نظر را تأیید کرده اند البته از نقطه نظر اولی، اما بعد یک اختلافی دارند علی کل حال در اینجا حاشیه ای ندارند. مسئله از باب بیان فرع فقهی است؛ یعنی جعل حکم ثانوی و طاری بر همان حکم اولی یا بر عدم اولی، در صورتی که حکم اولی بر کراهت باشد، حکم نفسی و ذاتی کراهت باشد خب این در قبال آن جعل اعتبار ثواب می کند. یا اینکه اصلاً مسئله حکم نداشته باشد و امر، امر مباحی باشد، در اینجا اعتباراً و به عنوان ثانوی که عنوان بلوغ است بر این حکم اولی جعل ثواب می کند.

اگر این مسئله فقهی باشد اشکالی که در اینجا به نظر می رسد، اینکه نفس همان اشکال اول در اینجا به قوه خود باقی است. یعنی اگر چنانچه شارع بیاورد و جعل ثواب کند ولو بر خبر ضعیف، دیگر در واقع دست جعل و وضع برای هر کسی باز می شود و دیگر نمی توان جلوی این قضیه را گرفت و هر کسی می تواند نسبت به این مسئله اقدام کند مضافاً به اینکه با ادله حجیت خبر واحد که این هم از ائمه علیهم السلام آمده است:

أَنْظُرُوا إِلَى مَنْ كَانَ مِنْكُمْ قَدْ رَوَى حَدِيثَنَا وَ نَظَرَ فِي حَلَالِنَا وَ حَرَامِنَا وَ عَرَفَ أَحْكَامَنَا^۱

^۱ . تهذیب الأحکام، ج ۶، کتاب القضا و الأحکام، باب ۸۷، ص ۲۱۸، ح ۶:

«عن عمر بن حنظلة قال: سألت أبا عبد الله عليه السلام عن رجلين من أصحابنا يكون بينهما منازعة في دين أو ميراث فتحاكما إلى السلطان أو إلى القضاة أ يجز ذلك فقال: "من تحاكم إلى الطاغوت فحكم له فإنما يأخذ سحتاً وإن كان حقه ثابتاً لأنه أخذ بحكم الطاغوت وقد أمر الله أن يكفر به، قلت كيف يصنعان؟ قال: أنظروا إلى من كان منكم قد روى حديثنا ونظر في حلالنا و حرامنا و عَرَفَ أَحْكَامَنَا فَارْضُوا بِهِ حُكْمًا فَإِنِّي قَدْ جَعَلْتُهُ عَلَيْكُمْ حَاكِمًا فَإِذَا حُكِمَ بِحُكْمِنَا فَلَمْ يَقْبَلْهُ مِنْهُ فَإِنَّمَا بِحُكْمِ اللَّهِ قَدْ اسْتَحَقَّ وَ عَلَيْنَا رَدُّ وَ الرَّأْيُ عَلَيْنَا الرَّأْيُ عَلَى اللَّهِ وَ هُوَ عَلَى حَدِّ الشَّرِكِ بِاللَّهِ.» ولایت فقیه در حکومت

اسلام، ج ۱، ص ۲۰۰ - ۲۰۳:

«عمر بن حنظله گوید: از امام صادق علیه السلام پرسیدم: بین دو نفر از یاران ما منازعه ای درباره بدهی یا میراث است. آنان نزد

یا اینکه «فانظروا عَمَّن تَأْخُذُونَ دِينَكُمْ»^۱ یا اینکه ارجاع اصحاب به افراد موثق، اصلاً با تمام اینها منافات دارد خب دیگر گفتن اینها نیاز نیست. وقتی قرار بر این باشد که **مَنْ بَلَغَهُ ثَوَابٌ، سِوَاءَ** اینکه راوی ضعیف باشد یا راوی موثق باشد، به صرف اخبار حضرت باید بگویند عمل کنید، احتمال ثواب هست عمل کنید. پس این همه اخبار که باید در راوی نظر کرد و کلام راوی را [بررسی] کرد، از بین می‌رود و دیگر این مسئله با خود اصل جعل حجیت در کلام ائمه علیهم‌السلام منافات پیدا می‌کند.

فقه، متکفل بیان افعال مکلفین

علاوه بر این اشکال، اشکال دیگری که در اینجا وارد می‌شود این است که همیشه فقه متکفل بیان افعال مکلفین است که در تحت نوع یا در تحت جنس تکلیف قرار بگیرد. من باب مثال فقه متکفل افعال صلات خاص است یا اینکه فقه متکفل افعال صلات است به نحو عام، فقه متکفل یک ضرر خاص است یا اینکه متکفل بیان ضرر به نحو عام است. به طور کلی نفس فقه که متکفل بیان احکام است حالا چه موضوع آن حکم جزو مصداق برای صنف خاص باشد یا اینکه صنفی برای یک نوع باشد در هر دو صورت فقه متکفل بیان این نوع از موضوعات است اما اینکه به صرف بیان یک مسئله کلی من باب مثال شارع بیايد بگوید که هر کسی کار ثوابی بکند خداوند به او اجر می‌دهد، خب مسئله فقهی نیست. یا اینکه شارع به او بگوید هر کسی در این دنیا ضرری بر شخصی وارد کند در آنجا خداوند مجازات می‌دهد، این مسئله فقهی نیست. یا اینکه بگوید که اگر ثوابی بر عملی مترتب بشود و به احتمال ثواب آن را انجام بدهند این شخص مأجور است، خب این مسئله فقهی نیست بلکه این مسئله کلی است و داخل در مسائل اخلاقی قرار می‌گیرد یا ارشاد حکم عقل در آنجا هست.

تعریف مسئله فقهی

اما به این مسئله فقهی نمی‌گویند، مسئله فقهی به آن مسئله‌ای است که یا متکفل بیان مصادیق یا متکفل

قاضیان محاکمه نمودند؛ آیا جایز است؟

فرمود: هرکس برای محاکمه نزد طاغوت برود و به نفعش حکم گردد، همانا از روی ظلم و ستم آن را گرفته است؛ گرچه حق او اثبات شده باشد؛ زیرا او، آن را با حکم طاغوت به دست آورده است، درحالی که خداوند فرمان داده که به آن کافر شوند.

عرض کردم: چگونه مسئله را حل کنند؟

فرمود: مردی از خودتان را در نظر بگیرید که حدیث ما را روایت کند و در حلال و حرام ما بنگرد و از احکام ما آگاه باشد. پس او را به حکمیت بپذیرید؛ زیرا من او را بر شما حاکم نمودم. پس هرگاه طبق حکم ما داوری نماید و یکی از دو طرف دعوی حکم را از او نپذیرد، همانا حکم خدا را سبک شمرده و بر ما رد نموده است و ردکننده بر ما، ردکننده بر خداوند است و این، در حد و اندازه شرک به خداوند است.»

^۱ . صحیح مسلم، ج ۱، مقدمه، باب ۵، ص ۱۴، ح ۱؛ منیة المرید، الباب الاول فی آداب المعلم و المتعلم، النوع الثالث، القسم الثاني، ص ۲۳۹.

بیان صنف از یک نوع است اما اینکه به عنوان یک امر کلی [مطرح شود مثل] «**إِذَا أَمَرْتُكُمْ بِشَيْءٍ فَأَتُوا مِنْهُ مَا اسْتَطَعْتُمْ**»^۱ این مسئله فقهی نیست و یک مسئله اخلاقی است یا ارشاد به حکم عقل است یا اینکه «فَاسْتَبِقُوا آلَ نَحْيٍ رَّتْ»^۲ این مسئله فقهی نیست و بیان حکم کلی است و ادله تسامح و بلاغ هم همین است و **بَلَّغَهُ ثَوَابٌ عَلَى أَمْرٍ** یک امر کلی است و شامل تمام ابواب فقه می شود و اگر قطعاً نگوییم که این جزو قواعد فقهی هست، دیگر قطعاً نمی توانیم بگوییم که جزو احکام فقهی است.

فرق مسئله اصولی با قاعده فقهی

فرق قواعد فقهی با اصول این است که آن قاعده فقهی بیان حکم نوع خاص از فقه یا جنس را می کند به بیان شارع اما مسئله اصولی فرقی با قاعده فقهی این است که آن بیان مسائل فقهی و افعال مکلفین را به بیان عام و در تحت یک بیان عام می کند نه اینکه در تحت یک نوع خاص. مثلاً مسئله استصحاب یک مسئله اصولی است. استصحاب هم شامل صلات، صوم، زکات و موضوعات است و هم شامل احکام است، شامل همه موضوعات است. احتیاط شرعی شامل صلات و صوم و همه احکام است. یا اینکه مثلاً ادله تراجمی در اینجا شامل همه ابواب فقه هست. یا مثلاً این [قواعد] اصولیه مثل ادله حجیت خبر واحد شامل همه ابواب فقه است. اینها قوانین مدونه ای برای وصول به احکام شرعی هستند، که آن قوانین مدونه برای جمیع احکام شرعی **مِنْ كِتَابِ الطَّهَّارَةِ إِلَى كِتَابِ الدِّيَّاتِ** مفید است. اصول ظاهری و ظواهر و بخش ظواهر؛ اصل ظاهر، عمل به ظاهر، حجیت ظاهر، تقدّم اظهر بر ظاهر و تعادل ...، مطلق، حمل مطلق بر قید، تمسک خاص به عام در شبهه مصداقیه، تمام اینها برای وصول به حکم فقهی هستند **بَمَا هُوَ حَكْمٌ فِقْهِيٌّ وَ هُوَ صَارٍ وَ طَارٍ فِي جَمِيعِ ابْوَابٍ** نه به جهت خاص.

قواعد فقهی قواعدی هستند که ناظر به جهت خاص هستند. من باب مثال قاعده طهارت دیگر به صوم مربوط نیست بلکه، ممکن است به صلات مربوط شود ولی دیگر به صوم مربوط نمی شود. من باب مثال قاعده حل به صوم ارتباط ندارد و این قاعده به اکل و شرب و اینها ارتباط دارد. قاعده سوق به صلات مربوط نیست، بلکه! بالمآل ممکن است ارتباط داشته باشد حالا کسی یک شیء یا وبری را از سوق می خرد و شک می کند که این ویر حلال گوشت است یا حرام گوشت است، ذبیحه است یا غیر ذبیحه است، صلات در آن جایز است یا نیست، آن بالمآل است اما این اصل خود قاعده برای ملموسات است یا برای مأكولات است و دیگر برای چیز دیگر نیست. یا قاعده ضرر مربوط به ضرر است و این دیگر به حج ارتباط ندارد و و سایر قواعد [هم همین طور

^۱ . تفسیر کنز الدقائق، ج ۹، ص ۱۴۶.

^۲ . سوره بقره (۲) آیه ۱۴۸. معاد شناسی، ج ۶، ص ۲۲۳.

«در رسیدن و وصول به خیرات، از یکدیگر پیشی بگیرید و مسابقه کنید!»

بیان مصداق بودن احکام فقهی

بر فرض ما بگوییم که این «مَنْ بَلَغَ» در تحت قواعد فقهی قرار می گیرد که نمی گیرد ...، چون قواعد فقهی مربوط به نوع خاص از احکام و متکفل نوع خاصی از احکام است نه مربوط به جمیع ابواب **مِنْ حَيْثُ هِيَ هِيَ** مجموعاً، قطعاً این احادیث «مَنْ بَلَغَ» متکفل بیان حکم فقهی نیست. به جهت اینکه حکم فقهی مربوط به بیان مصداق است. شک بین سه و چهار حکمش چیست؟ من باب مثال در هبه، آیا هبه به ذی رحم موجب اختیار در استرداد است یا نیست؟ مسئله فقهی و مسئله ای جزئی است. یا مثلاً موارد **مَا يَجِلُّ السَّجُودُ عَلَيْهِ** چیست؟ مسائل مثل مصادیق است یا اینکه به نحو کلی و کلی تر مثل **﴿إِنَّ الصَّلَاةَ كَانَتْ عَلَى آلِ الْمُؤْمِنِينَ كِتَابًا مَوْقُوتًا﴾**^۱ ولی باز یک نوع خاص از فقه است نه اینکه به عنوان یک جنس کلی احکام فقهی است. یا اینکه احکام مربوط به طهارت و تمام این احکامی که مربوط به حج و سایر فروع فقهی است. روی این جهت قطعاً می شود گفت که این مسئله - تقریر دوم - که تسامح در ادله سنن به عنوان فرع فقهی مطرح است در اینجا هم مردود می شود.

تقریر سوم می ماند که باز مورد رد و نقد مرحوم آقای خوئی و همین طور مقرر قرار گرفته است، و این تقریر سوم ارشاد به حکم عقل است. باز اشکال در ارشاد به حکم عقل در این مسئله وارد شده است. اشکالی که وارد شده است، برگشت آن به این است که هیچ وقت عقل در صدد انبعاث مکلف نحو الفعل نیست بلکه در صدد حکم به امضاء و عدم امضاء مکلف بعد از اتیان فعل است؛ یعنی اگر مکلف فعلی را انجام داد آن وقت در اینجا حکم عقلی هست که آیا این فعل براءت ذمه حاصل کرده است یا نه؟ آیا این در مقام امتثال بوده است یا نبوده است؟ در این **مانحن فیه** نحوه بیان خبر در صورتی که ارشاد به حکم عقل باشد، این است «مَنْ بَلَغَهُ ثَوَابٌ فَفَعَلَهُ» کسی که به او ثواب برسد بعد از فعل، **بعد الفعل لو شك له هل هذا هو ممضي للشارع أو لا يكون ممضي للشارع هل يكون هذا رضاء للشارع أو لا يكون فيه رضاء للشارع فَيُوجَرُ عَلَى هَذَا وَ إِنْ لَمْ يَكُنْ أَمْرٌ كَمَا بَلَغَهُ.**

وجود تشویق ابتدائی در اخبار «مَنْ بَلَغَ»

بنابراین در ارشاد به حکم عقل، حکم عقل بر ثواب است بعد از اتیان فعل. در حالی که لسان این اخبار انبعاث نحو الفعل است، تشویق و ترغیب نحو الفعل است و این تشویق و ترغیب، تشویق و ترغیب ابتدایی است نه اینکه بعد الفعل **لَوْ اتَّفَقَ أَنَّهُ لَوْ شَكَّ فِي أَنَّهُ هَذَا هَلْ هُوَ رضاءٌ لِلَّهِ تَعَالَى فِيهِ رضاءٌ أَوْ لَا يَكُونُ فِيهِ**

۱. سوره نساء (۴) آیه ۱۰۳. انوار الملکوت، ج ۱، ص ۱۱۷، تعلیقه ۱:

«نماز (از جانب خدای تعالی) بر اهل ایمان در وقت معین واجب شده است.»

رضاً لله تعالى يؤجر على ذلك و إن لم يكن أمراً كما بَلَّغَهُ در اینجا این نحوه مورد مفهوم و مورد تشویق اخبار «مَنْ بَلَّغَ» نیست. اخبار «مَنْ بَلَّغَ» تشویق ابتدایی است. می گوید که برو انجام بده. الآن برو و ابتدائاً برو و به محض اینکه یک روایت می بینی برو دنبالش و به محض اینکه یک خبر می شنوی برو انجام بده. ادله عقلی این تشویق ابتدایی را ثابت نمی کنند درحالی که لسان اخبار لسان تشویق است و لسان انبعاث است و لسان تحریک نحو الفعل است.

جوابی که از این مسئله می شود داد این است که آن ملاکی که عقل به همان ملاک عبد را مدح می کند يَمْدَحُهُ الْعَقْلَاءُ الْعَبْدَ عَلَى إِتْيَانِ الْفِعْلِ به همان ملاک ابتدائاً به نحو الفعل تشویق می کند، چه فرقی می کند؟! وقتی که عبد یک مسئله ای را ایتان بکند و احتمال ثواب مولا را در آن بدهد خب در این صورت باید ایتان بکند. دیگر حکم عقل قبل و بعد ندارد؛ بعد إِتْيَانِ الْفِعْلِ مدح می کند اما ابتدائاً نه، ساکت است. به عبد می گوید که خودت می دانی؛ می خواهی انجام بده خودت می دانی، نمی خواهی انجام بدهی خودت می دانی. اگر عقل این مسئله و این عمل را ممدوح می داند پس عبد را نحو الفعل هم تحریک می کند اگر ممدوح نمی داند بنابراین بعد الفعل را هم انجام نمی دهد. خب یک کاری کردی حالا دیگر منتظر باش؛ اگر کار بد کردی از مولا کتک بخور و اگر کار خوب کردی [تشویق می شوی] درحالی که می گوییم که عقل مدح می کند اگرچه مکروه مولا باشد.

بنابراین این مدحی که عقل می کند به بعد الفعل ارتباط ندارد و قبل و بعد الفعل یک مسئله است و تفاوتی در اینجا و در مانحن فیه نیست.

ماحصل سه تقریر مذکور درباره اخبار «مَنْ بَلَّغَ» و تسامح در ادله سنن

بنابراین ماحصل مسئله این می شود و از مجموع این سه تقریر آنچه که به نظر می رسد که قطعاً بدون شبهه مفهوم و مفاد اخبار تسامح است، ارشاد به حکم عقل است. یعنی در ادله و در تقریر اول که توسعه در دلیل حجیت بود، قطعاً مردود است. دومی افجع و افصح است و اگر این حکم، حکم فقهی باشد، قطعاً افصح خواهد بود و سیاق مسئله هم همین را می رساند. اگر حتی شارع این مطلب را نمی فرمود این حکم عقل به جای خودش محفوظ بود که اگر یک عبدی یک عملی را انجام بدهد و خبری را بشنود و این خبر، خبری باشد که احتمال رضای شارع را بدهد، باید انجام بدهد. این ارشاد، ارشاد حکم عقل است.

حالا ما باید ببینیم که آیا سیره عقلانی و حکم عقل در بلوغ است بآی نحوکان یا اینکه اگر بلوغ، بلوغ صحیح باشد، عقلا و سیره عقلانی چه نحوه از بلوغ را ترتیب اثر می دهند. بآی نحوکان ولو اینکه یک مکتوب علی الجدار باشد. یک چیزی مکتوب علی الجدار است؛ من دعا يوم الخميس فَلَهُ كَذَا مثلاً روی جدار دورات [مستراح]! آدم داخل اینها خیلی چیزها می بیند، گاهی اوقات که می رود چیزهای عجیب غریبی می بیند که

نوشته شده است! بله، در اینها افاضاتی هست! مثلاً آنجا نوشته باشد کسی که این کار و این فعل را در روز فلان انجام بدهد ملائکه مقرب برایش هشتاد بیت فی الجنة می سازند یا هشتصد چیز انجام می دهند! معمولاً از این مسائل هست! خب آیا اگر این شخص بخواهد ترتیب اثر بدهد عقل و سیره عقلانیه این مسئله را قبول می کند؟! قبول نمی کند. می گوید که آن مکتوب علی الجدار و آن هم در آن مکان خاص اختصاص به آن مکان خاص دارد، دیگر تو نباید ترتیب اثر بدهی! فرق می کند با آنچه که مکتوب در بحار و وسائل یا کافی است باید بینش تفاوت قائل شد.

سیره عقلانیه نسبت به اخبار من بلغ

پس سیره عقلانیه بر این نیست که این خبر **و لو بلغ** بای نحوکان انسان بیاید به آن ترتیب اثر بدهد، مضافاً به اینکه آن دلیلی را که ما در آن دو تقریر اول گفتیم، در سیره عقلانیه هم آن اشکال وارد است. یعنی عقل هیچ وقت اجازه نمی دهد و تأیید نمی کند. عقل همیشه قائل به تدبّر و تأمل و اتقان است؛ اتقان در حکم است، فرق نمی کند که مسئله مربوط به شارع باشد یا مسئله مسئله اجتماعی باشد یا مسئله مسئله عرف و محاورات باشد، هیچ تفاوتی نمی کند. ملاک، ملاک واحد است. چرا؟ چون ارشاد به حکم عقل است. عقل ملاک واحد را دارد، هم نسبت به مسائل شرعی هم نسبت به مسائل عرفی، هم نسبت به مسائل اخروی، هم نسبت به مسائل دنیوی و ملاک عقل بر بلوغ، بلوغ عقلانی است. بلاغ، بلاغ عقلانی است و آن چه بلاغی است؟ بلاغی است که موثوق به باشد؛ **عند المخبّر و المخبّر موثوق به و معتمد علیه** باشد آن بلاغ در نزد آن **مخبّر به** لذا رد آن **مخبّر** ... تا اینکه او بتواند عمل کند. اگر این بلاغ شرائطش تمام بود **ولو اتفق أنه مخالف للواقع** بنابراین عقل می گوید که مأجور است و این یک مسئله صحیحی است و اشکالی هم این قضیه ندارد و طبق ادله تجرّی و حسن فاعلی که ما قبلاً بحثش را کردیم، این در آنجا اشاره به همان قضیه دارد. بنابراین تسامح در ادله سنن قطعاً ارشاد به حکم عقل است و وقتی که ارشاد به حکم عقل شد، باید در تحت قانون عقلانیّه وثاقت و اعتماد قرار بگیرد و در این صورت مأجور است و دیگر در این صورت مخالفتی از این نقطه نظر نیست. البته مسئله ادامه دارد و بحث شاید حدود هفت هشت جلسه دیگر ادامه داشته باشد.

اللهم صل علی محمد و آل محمد